

# عراق، استمرار خشونت و رویای دموکراسی: یک تحلیل چندسطحی

خلیل اله سردارنیا\*

## چکیده

عراق یکی از کشورهایی است که می‌توان آن را مصداق بارز خشونت‌های قومی-زبانی و مذهبی در دهه اول سده ۲۱ میلادی دانست. استمرار خشونت و تشدید آن، رویای اپوزیسیون عراقی، آمریکا و سایر قدرت‌های خارجی برای استقرار دموکراسی در این کشور را به یاس مبدل ساخته است. در این نوشتار، نگارنده درصدد است این موضوع را با استفاده از رویکرد چندسطحی و روش تحقیق تبیینی علی-تاریخی و عمدتاً جامعه‌شناختی سیاسی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. مهم‌ترین دلایل یا فرضیه‌ها در ارتباط با گسترش خشونت‌ها و عدم تحقق دموکراسی در عراق پس از سقوط صدام عبارتند از: ۱. بحران‌های هویت، یکپارچگی و مشروعیت ریشه‌دار و از پیش موجود ناشی از ملت‌سازی تحمیلی و الیگارشیک در عراق از دهه ۱۹۲۰ به این سو؛ ۲. بنیان غیردموکراتیک و غیرمدنی احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی و غلبه باورها و فرهنگ‌های خشونت‌طلب فرقه‌ای، قومی-زبانی و مذهبی بر آنها؛ ۳. ناکامی حکومت ضعیف و شکننده در تحقق بخشیدن به حکمرانی خوب با شاخص‌هایی مانند ایجاد امنیت، اشتغال و خدمات‌رسانی در ابعاد گوناگون و ۴. استمرار حضور و برخورد خشن نیروهای نظامی آمریکا و هم‌پیمانان آن با مردم عراق و افشای اهداف واقعی و پنهانی آنها در این کشور.

## واژگان کلیدی

عراق، خشونت‌های قومی و مذهبی، دموکراسی، ملت‌سازی، حکمرانی خوب، احزاب و گروه‌های سیاسی

Email: kh\_sardarnia@yahoo.com

\* استادیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شیراز

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۸

تاریخ ارسال: ۹۰/۰۷/۱۱

فصلنامه راهبرد / سال بیست و یکم / شماره ۶۲ / تابستان ۱۳۹۱ / صص ۲۶-۷

## مقدمه

خشونت، همزاد جداناپذیر جامعه بشری است و در اشکال گوناگون توده‌ای، مذهبی، قومی-زبانی، طبقاتی و... در تاریخ رخ داده است. اگر به تعبیر مورس دوورژه «سیاست» را دارای دو چهره بدانیم که یک چهره آن به خشونت و درگیری‌ها و چهره دیگر آن، معطوف به برقراری نظم و ثبات باشد، بنابراین تاریخ بشر دارای پیوستار مستمری از خشونت و نظم بوده است.

از ربع واپسین سده بیستم به این سو، ناسیونالیسم قومی - زبانی به شکل بارزی جایگزین ناسیونالیسم در سطح ملی شده است. به تعبیری می‌توان گفت که سده ۲۱، سده قومیت‌گرایی، جنسیت‌گرایی و بنیادگرایی دینی است و گسترش فزاینده خشونت‌های قومی - زبانی و مذهبی و جنبش‌ها و اعتراضات فمینیستی این ادعا را تأیید می‌کنند. به همین خاطر است که در چند دهه اخیر، حیطه مطالعات علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی عمده‌تأ بررسی و تحلیل تعارض‌های هویتی در سطوح قومی، زبانی، مذهبی، جنسیتی و مانند آن بوده است که از آن به «سیاست هویتی» تعبیر شده است. در چرخش‌های فکری-آموزه‌ای جدید به سمت آموزه‌های پسا-مارکسیستی

و به ویژه پسا-مدرنیستی، مسائل و موضوعات مربوط به هویت‌ها و جنبش‌های اعتراضی برخاسته از هویت‌های گوناگون علیه هویت‌های کلان و دولت‌های بی‌توجه به هویت‌ها و بازیگران فروملی بسیار پررنگ‌تر شده‌اند. بنابراین در عرصه مطالعات علوم سیاسی، مطالعه بازیگران فروملی مانند گروه‌های قومی-زبانی، مذهبی، جنسیتی و طبقات در کنار بازیگران متعلق به نهادهای مدنی و تأثیر آنها بر سیاست و حکومت‌ها و همچنین مطالعه جنبش‌های اجتماعی مرتبط با این هویت‌های فروملی مهم‌تر تلقی شده‌اند.

با نگاه اجمالی به ادبیات جنبش‌های اجتماعی جدید، می‌توان در ارتباط با ریشه‌های گسترش خشونت‌های قومی-زبانی و مذهبی از ربع پایانی سده بیست به این سو این دلایل را ذکر کرد: دولت-ملت‌سازی تحمیلی بر مبنای حاکمیت قومیت و مذهب اکثریت، حکمرانی ضعیف و ناتوان، تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، گسترش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و پیوند بین فعالان قومی و مذهبی به تأثیر از انقلاب ارتباطات و اطلاعات و تشدید چالش‌ها علیه حکومت‌های اقتدارگرا در جوامع چندپاره قومی-زبانی و مذهبی.

عراق از جمله کشورهایی است که می‌توان آن را مصداق بارز خشونت و کشمکش‌های قومی-زبانی و مذهبی در دهه اول هزاره سوم میلادی دانست. استمرار خشونت‌ها و تشدید آنها، رویای اپوزیسیون و نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا برای دموکراسی در این کشور را به یاس و ناامیدی مبدل ساخته و نشان داده است که دموکراسی از لوله تفنگ بیرون نمی‌آید و نیازمند بسترهای مناسب داخلی از زاویه‌های گوناگون جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، نخبگان، نیروهای اجتماعی متعهد به دموکراسی و حکمرانی خوب است.

در این نوشتار، نگارنده درصدد پاسخگویی به این سؤال است:

«چرا سقوط حکومت اقتدارگرای صدام و اشغال این کشور از ۲۰۰۳ به بعد، به دموکراسی پایدار نینجامید و این کشور شاهد خشونت‌های قومی-زبانی و مذهبی خونین و مستمر بوده است؟»

در ذیل این سؤال کلی، چهار سؤال طرح می‌شوند که عبارتند از:

۱. چه ارتباطی بین نوع و ماهیت ملت‌سازی در عراق از دهه ۱۹۲۰ به این سو و بی‌ثباتی و خشونت‌های

سیاسی قومی و مذهبی در این کشور پس از سقوط صدام وجود دارد؟

۲. چه ارتباطی بین ماهیت یا بنیان حزبی و خشونت‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی در عراق پس از سقوط صدام وجود دارد؟

۳. چه ارتباطی بین عملکرد حکومت و بی‌ثباتی‌های سیاسی و خشونت‌ها در عراق پس از سقوط صدام وجود دارد؟

۴. چه ارتباطی بین حضور آمریکا و هم‌پیمانان آن و استمرار بی‌ثباتی‌ها و خشونت‌ها در عراق وجود دارد؟

در پاسخ سؤالات، فرضیه‌های ذیل طرح می‌شوند:

فرضیه ۱: فرآیند تاریخی ملت‌سازی تحمیلی و الیگارشیک در عراق از دهه ۱۹۲۰ به این سو به شکل‌گیری دولت بی‌ریشه و اقتدارگرا، و سیطره اقلیت ۲۰ درصدی عرب‌های سنی مذهب بر اکثریت جامعه و به تبع آن، به بحران‌های هویت، مشروعیت و یکپارچگی اجتماعی انجامید؛ به‌گونه‌ای که سقوط صدام فرصتی برای حیات سیاسی و قدرت‌یابی و رادیکالیسم سیاسی گروه‌های قومی و مذهبی سرکوب شده پیشین بود.

فرضیه ۲: بنیان غیردموکراتیک و غیرمدنی احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی و

اجتماعی، و غلبه باورها و فرهنگ‌های خشونت طلب فرقه‌ای، قومی-زبانی و مذهبی بر آنها منجر به خشونت‌های خونین و گسترده در عراق شده است و همین امر، مانع از رسیدن به توافق‌های اساسی در بین آنها در زمینه‌های گوناگون مانند نحوه تنظیم قانون اساسی، توزیع قدرت، میزان تمرکز و تمرکززدایی در حکومت و مانند آن شده است.

فرضیه ۳: ناکامی حکومت موقتی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و ناتوانی حکومت عراق پس از انتقال قدرت در تحقق بخشیدن به حکمرانی خوب با شاخص‌هایی مانند امنیت، اشتغال و خدمات‌رسانی در ابعاد گوناگون بر گسترش خشونت‌ها در عراق تأثیرگذار بوده است.

فرضیه ۴: استمرار حضور آمریکا و هم‌پیمانان آن و برخوردهای خشن و اغلب غیرانسانی آنها با مردم عراق، ناتوانی آنها در برقراری امنیت و دموکراسی و افشای اهداف واقعی و پنهانی آنها در ارتباط با عراق (سیطره بر نفت عراق و دروغین بودن شعار دموکراسی) به شکل‌گیری و گسترش خشونت‌ها در عراق انجامیده است.

## ۱. ضرورت بحث

در ارتباط با موضوع ریشه‌های خشونت‌ها در عراق، مقالات گوناگونی نوشته شده و در برخی مقالات، به ریشه اصلی خشونت با تمرکز بر اعتراض به حضور و استمرار سلطه قدرت‌های خارجی بر جامعه عراق و برخورد نادرست آنها با مردم این کشور پرداخته شده است. در برخی مقالات، تعارض‌های قومی و مذهبی از پیش موجود و سهم‌خواهی آنها از قدرت سیاسی، به عنوان ریشه اصلی خشونت‌های قومی و مذهبی تلقی شده‌اند. در مقالات دیگر، بر نقش القائده و گروه‌های تندرو مذهبی در تبیین خشونت‌ها در عراق تأکید و تمرکز شده است. با توجه به محدودیت‌های حجم مقاله، در اینجا نمی‌توان منابع موجود را به تفصیل طرح کرد، لذا به عنوان و اهداف یا موضوعات مهم مورد بحث در برخی از مهم‌ترین آنها بسنده می‌شود.

میخائیل فیتزسیمون در رساله دکتری خود با عنوان «حکمرانی، هویت و راهبردهای ضد شورش» این فرض را به پیش می‌برد که تحقق حکمرانی خوب با ویژگی‌هایی همچون برقراری امنیت و ارائه خدمات مطلوب، به عنوان مهم‌ترین راهبرد ضدشورش و ثبات‌زا در عراق کنونی می‌تواند عمل کند

زبانی و مذهبی در عراق از سال ۲۰۰۳ به بعد استفاده کرده است، گرچه تأثیر عوامل بین‌المللی - منطقه‌ای نادیده گرفته نشده‌اند، اما به دلیل حیطة تخصصی نگارنده در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، بر بسترهای جامعه‌شناختی، سیاسی، تاریخی و تأثیر مؤلفه‌هایی چون ناامنی و حکمرانی ضعیف بر خشونت‌ها در عراق تأکید و تمرکز بیشتر صورت گرفته است. همچنین نگارنده نقش عوامل منطقه‌ای یعنی همسایگان در ایجاد و افزایش خشونت‌ها در عراق را نادیده نمی‌گیرد، اما برای پرهیز از اطاله کلام، بر نقش عوامل داخلی با رویکرد جامعه‌شناختی و تا حدی نقش منفی قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا، به دلیل عدم کمک به برقراری حکمرانی خوب و امنیت تمرکز می‌کند. به علاوه، برای جلوگیری از اطاله کلام و برای برقراری ارتباط دقیق بین مباحث نظری و بستر تاریخی و عینی، از آوردن بخشی به نام چهارچوب نظری مستقل پرهیز کرده و در آغاز هر گفتار، یک بحث نظری اجمالی طرح نموده است.

## ۲. تحلیل ریشه‌های خشونت در

### عراق

در این بخش، در راستای فرضیه‌های پژوهش، ریشه‌های خشونت در عراق از ۲۰۰۳ به بعد، بررسی و تحلیل می‌شوند.

(Fitzsimmons, 2009). نیهن یاماگوگوز در مقاله‌ای با عنوان «فهم خشونت‌های داخلی در عراق»، ریشه اصلی بی‌ثباتی در عراق را در دولت‌های بی‌ریشه و تحمیلی از ۱۹۲۰ به این سو با ویژگی‌هایی همچون دولت الیگارشیک سنی و عرب‌زبان، سرکوب اقلیت‌های قومی، عدم رضایت عمومی از دولت و فقدان پایگاه اجتماعی می‌داند و فضای پس از اشغال را فرصتی برای اعتراض قومیت‌ها و اقلیت‌های سیاسی سرکوب‌شده پیشین می‌شمارد. (yamacoguz, 2009) کالیواس و آدام کوچر در مقاله‌ای با عنوان «کشمکش‌های قومی در عراق و ویتنام» بر این نظرند که کشمکش‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی در عراق کنونی بیشتر از اینکه ناشی از شکاف‌های قومی باشد، ناشی از روش اشغال و برخورد غلط اشغالگران با مردم عراق بوده و اشغال عراق خود محرک قوی برای شعله‌ور شدن خشونت‌های قومی در این کشور است، زیرا بعد از سقوط صدام، خلا قدرت و حکومت ضعیفی ایجاد شد که ناتوان از برقراری امنیت و کنترل بر اوضاع بود (Kalyvas & Kocher, 2007).

در این نوشتار، نگارنده از یک رویکرد ترکیبی و چندسطحی برای تبیین دموکراسی بسیار شکننده و خشونت‌های فزاینده قومی -

## ۱-۲. ملت‌سازی تحمیلی و دولت

### بی‌ریشه

دولت- ملت مفهومی است که برآمده از ملت و تمام گروه‌بندی‌های اجتماعی قومی-زبانی، فرهنگی و طبقات تشکیل‌دهنده ملت یا جامعه و مشترکات همه آنهاست. دولت نیز تجلی نهادی ملت یا جامعه است و لذا دولت و ملت ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. از حیث نظری و نیز مصداقی دو الگوی کلی برای ملت‌سازی وجود دارد:

الف) الگوی یکپارچه‌سازی داوطلبانه یا غیراجباری. در این الگو، هویت ملی ورای هویت‌های فروملی قرار گرفته و هویت‌های فروملی از طریق مجموعه‌ای از سازوکارهای نهادی، تبلیغی و تشویقی و اجبار مشروع برخوردار از قوانین و ضمانت اجرایی در ذیل چتر فراگیر هویت ملی قرار می‌گیرند و هویت ملی را می‌پذیرند، بدون آنکه در این فرآیند، دولت موجودیت هویت‌های فروملی را منکر شود.

ب) الگوی ملت‌سازی تحمیلی یا ادغام اجباری. در این الگو، دولت از سازوکارهای سرکوب و نیز سازوکارهای آموزشی رسمی و تبلیغاتی در جهت ایجاد ملت واحد و هویت ملی استفاده می‌کند و هر نوع مقاومت و اعتراض با سرکوب مواجه می‌شود و

هویت‌های فروملی قومی - زبانی و مذهبی در هویت ملی حل و ادغام می‌شوند. در این وضعیت، دولت- ملت ظاهراً برآمده از ملت است، اما در عمل به یک دولت تحمیلی و بی‌ریشه مبدل می‌شود و از پذیرش عمومی برخوردار نیست؛ به گونه‌ای که دولت در نزد مردم، فاقد ریشه و مشروعیت تلقی شده و جامعه نیز دچار بحران یکپارچگی و بحران هویت می‌شود. تضعیف چنین دولتی یا سقوط آن با اشغال یا حمله یک کشور دیگر، منجر به خشونت‌های قومی و مذهبی خواهد شد.

دولت عراق در سال ۱۹۲۰ پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تحت قیمومیت دولت استعماری انگلستان شکل گرفت و در سال ۱۹۳۲ به دنبال وقوع و تداوم برخی جنبش‌های اعتراضی و استقلال‌طلبانه به استقلال رسید. در سال ۱۹۲۰، شورش‌های عمومی رخ داد که به «انقلاب بزرگ عراق» معروف شد، اما به صورت وحشیانه سرکوب شدند. در فاصله سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳ نیز اگرچه قیام‌هایی که به رهبری علمای شیعه روی داد سرکوب شدند، ولی باعث استمرار نارضایتی‌ها و شورش‌ها و حرکت‌های استقلال‌طلبانه در نقاط مختلف عراق شد (برنز و کمالی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۱).

عرب‌زبان سنی مذهب براکثریت ۸۰ درصدی جامعه در سپهر سیاسی و اجتماعی بوده است، چنین ویژگی به شکاف فزاینده دولت و جامعه یا بحران یکپارچگی در جامعه عراق انجامید (yamacoguz, 2009, p.55)، همچنین، ریشه اصلی بحران یکپارچگی و هویت به مرزبندی‌های مصنوعی استعماری پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی برمی‌گردد که در نتیجه آن، دولت امروزی عراق در ذیل قیومیت دولت انگلستان از سه استان موصل، بغداد و بصره با ناهمگونی قومی و مذهبی و زبانی مانند سنی در مقابل شیعه، عرب در مقابل غیرعرب (کردها، ترکمن‌ها و...) شکل گرفت. بنابراین نطفه خشونت و تفرقه‌افکنی با شکل‌گیری دولت تحمیلی و سیطره انگلستان شکل گرفت و استمرار یافت.

ساختار ناهمگون قومی - زبانی و مذهبی جامعه و ملت‌سازی تحمیلی در مقطع زمانی پیش و پس از استقلال، زمینه‌ساز نارضایتی و عدم مشروعیت دولت‌های الیگارشیک بی‌ریشه شدند که گاهی با خشونت‌های قومی و زبانی و مذهبی و سرکوب شدید آنها تا سال ۲۰۰۳ همراه بوده‌اند. بنابراین از همان آغاز، حکومت‌های عراق نتوانسته‌اند با جامعه پیوندهای دوسویه

با یک بررسی اجمالی در تاریخ عراق از ۱۹۲۰ به این سو، می‌توان گفت که دولت حاکم بر این کشور یک دولت بی‌ریشه یا فاقد پایگاه اجتماعی و مقبولیت فراگیر بوده است و یک دولت - ملت فراگیر که تجلی نهادین و فراگیر همه گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی باشد، شکل نگرفته است. الگوی حاکم بر فرآیند ملت‌سازی در عراق از زمان ملک فیصل تا زمان سقوط صدام، از نوع همانندسازی اجباری یا ادغام تحمیلی و سرکوبگرانه گروه‌بندی‌های قومی کرد، ترکمن و ارمنی در هویت ملی عربی و نیز سرکوب شیعیان از سوی اقلیت حاکم عرب‌زبان سنی مذهب بوده است. بنابراین، دولت‌های بی‌ریشه، نماینده واقعی تمام گروه‌های قومی و مذهبی یا تجلی نهادین ملت فراگیر نبودند، بلکه در عمل نماینده اقلیت حاکم عرب‌زبان سنی مذهب و نخبگان آنان بودند. چنین دولت‌هایی هرگز به عنوان چتر فراگیر نهادین در سپهر سیاسی برای همه گروه‌های جمعیتی و به‌مثابه وحدت در عین کثرت عمل نکردند.

بنابراین، مهم‌ترین ویژگی جامعه عراق از زمان تأسیس تاکنون، برخورداری از دولت‌های بی‌ریشه و بحران هویت یا نبود هویت ملی فراگیر و سیطره اقلیت حاکم

ایجاد کنند. توجه به نسبت هر یک از گروه‌بندی‌های قومی - زبانی و مذهبی از کل جمعیت جامعه عراق، تحمیلی و بی‌ریشه بودن دولت‌های حاکم بر عراق در یک سده اخیر را به خوبی هویدا می‌سازد. عرب‌های سنی مذهب (نزدیک به ۲۰ درصد)، کردهای سنی مذهب (نزدیک به ۱۸ درصد)، شیعیان (بین ۵۵ تا ۵۷ درصد) و بقیه گروه‌های قومی و زبانی کمتر از ۵ درصد از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، در حالی که سلطه ۲۰ درصدی عرب‌های سنی مذهب بر اکثریت ۸۰ درصدی، بی‌ریشه والیگارشیک بودن دولت‌ها در عراق را به خوبی هویدا می‌سازد (fitzsimmons, 2009, p. 144).

دولت‌های خودکامه و الیگارشیک در ساختار جامعه چندپاره عراق (ملک فیصل اول و دوم، حسن البکر و به‌ویژه صدام) علاوه بر استفاده حداکثری از سرکوب، از سازوکارهای ایدئولوژیک، تبلیغاتی و آموزشی برای تحمیل عربیت یا هویت عربی بر کردها، ترکمن‌ها و ارمنی‌ها و نیز تحمیل مذهب تسنن بر تشیع استفاده می‌کردند. لذا پان‌عربیسم به مثابه ایدئولوژی فراگیر و توجیه‌گر برای سرکوب گروه‌بندی‌های مختلف قومی و مذهبی در این سال‌ها در عراق عمل کرد.

به لحاظ ژئوپلیتیکی نیز باید گفت که به استثنای قسمت‌هایی در شمال و جنوب که کردها و عرب‌های شیعه اکثریت قاطع جمعیت را به طور همگون تشکیل می‌دهند، بخش اعظم مناطق مختلف عراق دارای جمعیت ناهمگون قومی و مذهبی است. در این ارتباط، می‌توان به ترکیب جمعیتی عرب‌ها، کردها و ترکمن‌ها در کرکوک و موصل و ترکیب جمعیتی عرب‌های سنی و شیعه در استان‌های مرکزی مانند بغداد، دیاله و بابل اشاره کرد. با عنایت به این پراکندگی، جمعیت جامعه عراق از چند شکاف اجتماعی اصلی برخوردار بوده است:

۱. شکاف مذهبی بین اکثریت شیعه و اقلیت سنی مذهب؛
۲. شکاف قومی - زبانی بین اکثریت عرب و اقلیت غیر عرب کرد، ترکمن و ارمنی؛
۳. شکاف بین اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان ارمنی و آشوری.

برای فهم بهتر فرآیند ملت‌سازی در عراق، بررسی گذرای دولت‌های پیش از سقوط صدام خالی از فایده نیست. تاریخ مدرن عراق با سلطنت فیصل شروع شد. فیصل یکی از پسران شریف حسین، حاکم حجاز و از عمال انگلستان بود. هاشم فیصل هنگام به قدرت رسیدن با یک جامعه به‌شدت ناهمگون قومی و مذهبی مواجه شد و



دریافت که چنین ناهمگونی و کشمکش‌های احتمالی برخاسته از آن برای حکومت و جاه‌طلبی‌های سیاسی وی خطرناک خواهند بود، لذا درصدد برآمد هویت ملی فراگیری را شکل دهد تا پشتوانه مهمی برای دولت وی باشد. وی با موانع مهمی همچون برتری و چیرگی ریشه‌دار وفاداری‌های محلی قومی - قبیله‌ای، زبانی و مذهبی بر وفاداری‌های مدنی و ملی مواجه شد. در دوره عثمانی، اداره امور داخلی به هر یک از ایالت‌های امپراتوری عثمانی در سرزمین عراق داده شده بود؛ به شرطی که آنها مالیات به حکومت مرکزی پرداخت کنند (Haider, 2001, p.13).

ملک فیصل از الگوی ملت‌سازی تحمیلی برای تشکیل دولت مدرن و هویت ملی فراگیر استفاده کرد و مهم‌ترین سازوکارهای وی عبارت از نیروی سرکوبگر ارتش، ایدئولوژی پان‌عربیسم و نهادهای آموزشی بودند (وایمر، ۱۳۸۶، ص ۸۸). ایدئولوژی پان‌عربیسم فیصل آمیزه‌ای از دستاوردهای تمدنی پیش از اسلام یعنی تمدن‌های موجود در بین النهرین و هویت عربی و تا حدی مذهب سنی با تفسیر قومیت محور از آن بود (Ibid, p.10). فیصل در راستای ملت‌سازی، فردی به نام الهصری به‌شدت عرب‌گرا، ملی‌گرا و عمدتاً

سکولار را در رأس مدیریت آموزشی کشور قرار داد، تجربه ناسیونالیسم بالکان در زمان عثمانی‌ها تأثیر شدیدی بر افکار وی داشت. وی به اسلام به عنوان بخشی از میراث عرب می‌نگریست و در ارتباط با هویت ملی، عمدتاً سکولار و عرب‌گرا بود و بر زبان و تاریخ مشترک ساکنان خاورمیانه پیش از اسلام و تمدن بین‌النهرین تأکید می‌کرد. از دید وی، زبان و میراث‌های تاریخی و فرهنگی، عناصر مهم یک ملت را تشکیل می‌دهند. بعدها میشل عفلق و همکارانش این دیدگاه را در طراحی ایدئولوژی بعثیسم توسعه دادند. الهصری و فیصل در راستای تقویت و پیشبرد هویت ملی عربی، چند اقدام انجام دادند. این اقدامات به ایجاد بحران هویت و نارضایتی در کردها و شیعیان و اقلیت‌های آشوری و ترکمن‌ها منجر شد. به دلایل:

۱. تعیین زبان عربی به عنوان زبان اصلی آموزشی و رسمی و تحمیل آن به کردها و ترکمن‌ها؛
۲. محدود کردن دسترسی شیعیان و کردها به مناصب سیاسی و تحصیلات عالی؛
۳. ممنوع کردن آموزش و دسترسی شیعیان و غیرعرب‌ها به نهادهای آموزشی و
۴. تجدیدنظر در محتوای آموزشی کتاب‌های تاریخی در مسیر تقویت ناسیونالیسم عربی. از دید وی، هدف و محتوای واقعی کتاب‌های

تاریخی باید بر مبنای وطن‌دوستی و ملت‌پرستی باشد (Ibid, pp.31-33).

با کودتای عبدالکریم قاسم در ۱۹۵۸، حکومت سلطنتی جای خود را به حکومت جمهوری داد. در دوره حکومت قاسم (۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳)، حزب کمونیست به عنوان حزب حاکم عمل کرد و قاسم و حزب حاکم بر خلاف افسران آزاد که با وی و کودتا همکاری کردند، بر جمهوری عربی در عراق و عدم پیوستن این کشور به جمهوری عربی متحد با سوریه و مصر تأکید داشتند. در حالی که دیگر افسران قائل به پیوستن عراق به سوریه و مصر بودند، این امر باعث کودتای عبدالرحمن عارف و حکومت وی تا ۱۹۶۶ و برادرش عبدالسلام عارف تا ۱۹۶۸ شد. قاسم به دلایلی همچون ترس از سلطه مصر بر عراق و کنترل آن کشور بر نفت عراق از پیوستن به جمهوری متحد عربی پرهیز کرد. در سال ۱۹۶۸ حسن البکر دست به کودتا علیه عبدالسلام عارف زد و ضعف تشکیلاتی در حکومت عارف و اختلاف نظر بین بعثی‌ها و غیربعثی‌ها در شورای انقلابی حاکم در مورد نحوه جهت‌گیری در سیاست خارجی و نابسامانی‌های کشور باعث پیروزی سریع کودتای حسن البکر شد (Ibid, pp.41-54).

اگرچه حسن البکر در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ در قدرت بود، اما به دلایل ذیل صدام حسین جانشین و نخست وزیر وی، در عمل از قدرت بیشتری برخوردار بود که عبارتند از: تسلط صدام بر نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، جذب اعضای این نهادها از بین وابستگان قومی و خویشاوندی خود در منطقه تکریت، زادگاه خویش، و جلب وفاداری آنها به خود و اعمال قدرت خودسرانه با اتکاء به نهادهای امنیتی و اطلاعاتی. در ضمن، انتصاب صدام در ۱۹۶۸ به سمت قائم مقام شورای فرماندهی انقلاب نیز در افزایش قدرت وی مؤثر بود. صدام در سال ۱۹۷۹ با مسلوب‌الاختیار کردن بکر به قدرت رسید و رئیس جمهور عراق شد.

در زمان حسن البکر و به‌ویژه صدام، حزب بعث به‌عنوان تنها حزب حاکم عمل کرد. سابقه تشکیل این حزب به ۱۹۴۴ در دمشق باز برمی‌گردد که ایدئولوگ‌های مهم آن میشل عفلق (مسیحی ارتدوکس)، صلاح الدین بیطار (مسلمان سنی) و زکی العارسوزی (علوی) بودند. این حزب دارای کارکردهای مهمی همچون اطلاعاتی-امنیتی، تشکیل دولت، پارلمان، نظارت، استخدام و مانند آن بود. در واقع، این حزب تنها صحنه‌گردان حکومت بود که در رأس آن صدام قرار

داشت. حزب بعث، بنیانگذار، مبلغ و ترویج‌گر ایدئولوژی پان‌عربیسم بود و ناسیونالیسم عربی و تفسیر قومیت‌گر و عرب‌گرای آن از اسلام و ایجاد محدودیت‌های شدید برای شیعیان، کردها و دیگران، باعث رنجش خاطر شدید این گروه‌های قومی و مذهبی شد. شیعیان، گرچه عرب بودند، ولی به دلیل مشی عمدتاً سکولار و قومیت‌گرای حکومت و ایجاد محدودیت‌های شدید برای آنها و تبعیض‌های دیگر از طرف حکومت، نسبت به عملکرد حزب بعث و حکومت صدام بسیار ناراضی بودند. عرب محوری و تبعات شدید سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن نیز باعث رنجش خاطر شدید و گاه شورش‌های کردها و ترکمن‌ها شد (Eyadat, 2009, pp.97-100).

مهم‌ترین ویژگی‌های سپهر سیاسی و حکمرانی در دوره صدام و حکمیت حزب بعث عبارت بودند از: ملت‌سازی تحمیلی و دولت‌الیکارشیکی بر مبنای استمرار سلطه عرب‌های سنی مذهب بر شیعیان، کردها، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها، آشوری‌ها و یزیدی‌ها، تبعیض‌های شدید سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، سرکوب شدید گروه‌های قومی، روابط کلاینتالیستی یا فاسد بین حکومت و حزب بعث با نخبگان عرب سنی مذهب و

حضور حداکثری آنها در حکومت و حضور بسیار حداقلی شیعیان و کردها - آن هم افراد میان‌ه‌رو و معتدل در حکومت (Binkerhoff & Myfeld, 2005, pp.60-61).

بی‌تردید، سرکوب شورش و قیام‌های شیعیان و کردها در تشدید ناراضی‌ها، بحران هویت و مشروعیت و تلقی از دولت صدام به عنوان دولت تحمیلی و بی‌ریشه بسیار تأثیرگذار بودند. مهم‌ترین این شورش‌ها عبارت بودند از: شورش شیعیان در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اعدام صدر و خواهر وی و سرکوب شورش شیعیان در سال ۱۹۹۱ پس از پایان جنگ خلیج فارس، شورش کردها و سرکوب آنها در سال ۱۹۳۲، ۱۹۴۰، تا ۱۹۴۲، ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰ به ویژه سرکوب خونین کردها در سال ۱۹۸۸ در عملیات انفال که به کشته شدن ۸۰۰ هزار کرد و تخریب منازل و مهاجرت اجباری آنها به کناره‌های دشت بین‌النهرین منجر شد و خانواده‌های عرب سنی مذهب در منطقه زرخیز کرکوک سکنی گزیدند (واایمر، ۱۳۸۶، صص ۹۵-۹۱).

شایان ذکر است که از حیث اقتصادی و اجتماعی، کاهش شدید درآمدهای نفتی عراق از ۲۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ باعث کاهش

شدید خدمات رفاهی و اجتماعی برای شیعیان و کردها شد. تهاجم عراق به کویت نیز اوضاع عراق را وخیم‌تر کرد و دولت عراق بیش از گذشته به دولت بی‌ریشه سوق یافت؛ به گونه‌ای که شکاف بین دولت و جامعه به اوج خود رسید. افزایش سهم جمعیت شاغل در بخش نظامی از ۳ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۲۱ درصد در زمان جنگ ایران و عراق و نظامی‌گری شدید در این ارتباط هم حائز اهمیت است (Yamancoguz, 2009, p.60). در مجموع، سقوط صدام فرصتی برای خیزش گروه‌های قومی و مذهبی سرکوب‌شده و رادیکالیسم سیاسی آنها برای جبران ناکامی‌های گذشته و داشتن سهمی قابل توجه از قدرت سیاسی در حکومت جدید بود.

## ۲-۲. غلبه فرهنگ و باورهای قوم‌محور و مذهبی بر تحزب و بازیگران گروهی پس از سقوط صدام

سقوط یک حکومت اقتدارگرا در غیاب یک فرهنگ مدنی قوی و احزاب و گروه‌های اجتماعی متعهد به این نوع فرهنگ، هرگز به دموکراسی پایدار نمی‌انجامد. بنابراین تعهد بازیگران مدنی مانند احزاب و گروه‌های سیاسی-اجتماعی به اصول و باورهای مدنی

و دموکراتیک مانند قانون‌گرایی، مسئولیت‌پذیری، پرهیز از باورها و نگرش‌های انحصارگرای قوم‌محور، رعایت قواعد بازی دموکراتیک در رقابت‌های سیاسی و توجه به مصالح جمعی و حقوق گروه‌های دیگر بسیار ضروری هستند و صرف سقوط یک رژیم اقتدارگرا به دموکراسی نمی‌انجامد. همین‌طور باید خاطرنشان کرد که رسیدن به توافق‌ها و اجماع نظرهای دموکراتیک بین رهبران یا نخبگان گروه‌بندی‌های مختلف اجتماعی، بر سر نحوه اداره کشور و مدیریت نظام سیاسی برای دموکراسی پایدار و حل مسالمت‌آمیز اختلافات به‌ویژه در جوامع چندپاره قومی و مذهبی بسیار ضروری است. در یک جامعه چندپاره قومی و مذهبی، به شرط وجود پیش‌شرایط فوق، دموکراسی به مثابه مشی حکومتی و سازوکاری برای تضمین وحدت در عین کثرت عمل می‌کند. وحدت یعنی توجه به مشترکات اخلاقی، مذهبی و ملی، نظم و قانون در رقابت‌ها و کثرت یعنی رقابت‌ها برای پیگیری منافع و مصالح گروهی، قومی، مذهبی و طبقاتی با رعایت قواعد بازی دموکراتیک. باید توجه داشت که رعایت حقوق گروه‌های رقیب و احترام به مصالح جمعی همچون نظم، امنیت و توسعه کشور، توجه به تساهل، مشترکات،

الزامات امنیتی و نظم و توسعه و دوری از تنگ‌نظری‌های قومی و مذهبی در جلوگیری از خشونت‌ها و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از حکومت اقتدارگرا به حکومت دموکراتیک بسیار ضروری هستند.

در ارتباط با عراق باید گفت که چه پیش از سقوط صدام و چه پس از آن، یک حوزه عمومی یا فضای مدنی و دموکراتیک به وجود نیامد و در عمل، فضای غیرمدنی و خشونت‌طلب قومی و مذهبی بر جامعه عراق سیطره یافت و چنین فضایی به رفتارهای خشونت‌طلبانه و رادیکالیسم سیاسی در عراق دامن زد.

نبود سنت‌های مدنی و تجربه دموکراسی در عراق از زمان تأسیس دولت به این سو، و فرآیند دولت - ملت‌سازی آمرانه، تحمیلی و الیگارشیک بر مبنای چیرگی و مشارکت دادن انحصاری و غیر فراگیر نخبگان عرب‌تبار سنی مذهب و طرد گروه‌بندی‌های قومی دیگر، بستر ساز بسیار مهم فرهنگ، باورها و رفتارهای غیرمدنی قومیت‌محور و انحصار‌گرای مذهبی بوده‌اند و لذا سقوط صدام باعث مشارکت رادیکال و گسترده احزاب و گروه‌های قومی و مذهبی از پیش موجود و تازه تأسیس بر مبنای عمدتاً علقه‌های تنگ‌نظرانه قومی و مذهبی شد.

نتیجه نهایی آن نیز استمرار و تشدید خشونت و وخیم‌تر شدن اوضاع جامعه چندپاره قومی و مذهبی و تبدیل آن به یک جامعه به شدت آنومیک و هرج و مرج‌طلب و تشدید شکاف بین دولت و جامعه شد.

خاطرات و تجربیات تلخ سیاسی - اجتماعی، حقارت‌ها و محرومیت‌های گروه‌های قومی و مذهبی طرد شده مانند شیعیان، کردها، ترکمن‌ها و...، تأثیر ماندگاری بر تقویت همبستگی‌های فروملی قومی و مذهبی در مقابل همبستگی ملی، و عدم شکل‌گیری هویت ملی فراگیر پیش و پس از سقوط صدام داشته است. گرچه پس از سقوط صدام و به دنبال دموکراسی ادعایی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، فرصتی برای حضور و مشارکت گروه‌ها و احزاب مختلف پیش آمد، اما به دلیل بنیان قوی غیرمدنی قوم‌محور و قدرت‌گرای احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی این فرصت به رادیکالیسم سیاسی و دموکراسی بسیار شکننده و خشونت‌های خونین در عراق تبدیل شد. در این ارتباط، بمب‌گذاری‌های انتحاری، ترورها و حملات مسلحانه، مصداق‌های بارزی هستند.

بنابراین، تحزب و دموکراسی شکننده، شکل افراطی قوم‌محور و انحصار‌گرای مذهبی

به خود گرفت و جامعه سیاسی قدرت طلب، بنیادگرا و انحصارگرا در امتداد خطوط قومی و مذهبی بر جامعه مدنی برتری بسیار بالا یافت. در این وضعیت، کردها و شیعیان در صدد کسب قدرت سیاسی و جبران ناکامی‌های گذشته برآمدند و گروه‌های رادیکال عرب سنی نیز برای اعاده نظم موجود پیشین و جلوگیری از طرد شدن بیشتر از قدرت سیاسی به خشونت بیشتر روی آوردند.

عملکرد احزاب و گروه‌های سیاسی در امتداد خطوط قومی و مذهبی و فرهنگ خشونت طلب، نشان داد که فرصت‌های احتمالی به کلی به تهدید تبدیل شده‌اند و این گروه‌ها نخواسته‌اند تجربه زیست مشترک دموکراتیک و مسالمت آمیز داشته باشند. خاطرات تلخ تاریخی و ملت‌سازی آمرانه هم باعث شد که آنها اهتمام جدی به ایجاد شبکه‌های مدنی فراقومی و فرامذهبی برای زیست مشترک و دموکراتیک نداشته باشند (Wimmer, 2003-4, p.119). بنابراین تا زمانی که احزاب و جریان‌های سیاسی در عراق از چنبره تنگ‌نظرانه قومی و مذهبی جدا نشوند و اهتمام جدی به هویت ملی و رقابت نهادمند و مدنی نداشته باشند، نمی‌توان به دموکراسی در این کشور امیدوار بود.

عراقی‌ها تاکنون فاقد تعلقات و حس هویت ملی قوی بوده‌اند. در این ارتباط، بیانات ملک فیصل پادشاه و مؤسس حکومت عراق ضروری است و به نظر می‌رسد اکنون نیز چنین اظهار نظرهایی مصداق و تأیید تجربی دارند: «هنوز هیچ ملت عراقی وجود ندارد، توده‌ها عاری از هر نوع ایده‌های وطن پرستانه بوده و مملو از سنت‌ها و علقه‌های مذهبی و قومی بدون هیچ‌گونه پیوند مشترک، مستعد هرج و مرج و آماده قیام علیه حکومت مرکزی هستند» (Byman, 2003, pp.62-63).

سعدالدین ابراهیم، جامعه‌شناس مشهور مصری، تنش‌های قومی را واقعیت بسیار قابل ملاحظه خاورمیانه عربی از جمله عراق می‌داند؛ به طوری که خاورمیانه عربی با داشتن ۸ درصد جمعیت جهان، از ۱۹۴۵ به این سو، ۲۵ درصد پیکارها یا خشونت‌های مسلحانه را به خود اختصاص داده است که عمدتاً ریشه در پیکارهای قومی داشته‌اند. از دید وی، این تنش‌های قومی در عراق و چند کشور دیگر، تمامیت سرزمینی را به خطر می‌اندازد (ابراهیم، ۱۳۸۸، ص ۱۷۹-۱۷۸).

### ۲-۳. نبود اجماع و تساهل بین بازیگران و گروه بندی های قومی و مذهبی

با نگاه اجمالی به ادبیات توسعه سیاسی، باید خاطر نشان کرد که یکی از ضروریات مهم دموکراسی و پایداری آن در جوامع در حال گذار، تحقق وحدت و هویت ملی فراگیر است و یکی از ملزومات بسیار مهم برای تحقق این امر، گسترش تلاش‌ها و اراده معطوف به نظم وحدت ملی در بین رهبران، نخبگان و گروه‌بندی های اجتماعی است، به ویژه این امر در جوامع چندپاره قومی، مذهبی و زبانی بسیار حائز اهمیت است. زیرا در نبود توافق و تساهل یا توافق‌های بسیار سست و شکننده در جوامع چندپاره چیزی جز خشونت‌های گسترده حاصل نخواهد شد. بنابراین، برای همزیستی مسالمت‌آمیز مدنی و مشارکتی، هویت ملی فراگیر به عنوان چتری فراگیر ضروری است که در ذیل آن، گروه‌بندی‌های مختلف به اجماع‌نظر و توافقات خوب و پایدار در زمینه‌های مختلف برسند؛ امری که نه تنها در عراق در یک سده اخیر حاصل نشده است، بلکه سقوط صدام باعث تشدید این وضعیت شده و این جامعه را به آنومی و هرج و مرج کشانده است.

چیرگی بنیان‌های تنگ‌نظرانه قومی - زبانی و مذهبی بر بنیان‌های مدنی و ملی احزاب و گروه‌های اجتماعی در عراق پس از سقوط صدام، منجر به اختلاف‌نظرهای شدید سیاسی یا عدم توافق آنها در ارتباط با مسائل بسیار مهم در حوزه حکمرانی و مدیریت نظام سیاسی، نحوه توزیع قدرت و مسائل دیگر شده و پیامد مهم این امر، گسترش خشونت‌ها بوده است.

چارلز تریپ<sup>۱</sup> در ارتباط با مدیریت ناکارآمد در جامعه واگرای عراق، بر این نظر است که دولت و گروه‌های جامعه عراق را از گذشته تا به امروز چنان مدیریت نکرده‌اند که هویت‌ها و گروه‌های مختلف عراقی در یک روایت واحد از دولت و ملت جمع شوند. از دید وی، جامعه کنونی عراق، که متأثر از تاریخ گذشته این کشور است، به‌شدت از ضعف سرمایه اجتماعی و شاخص‌های آن یعنی عدم اعتماد و عدم همکاری رنج می‌برد. لذا در این وضعیت، سیاست به‌مثابه مدنیت، همکاری، اعتماد و شهروندی ملی به شدت ضعیف بوده و سیاست‌های هویتی بر مبنای رقابت‌های تنزعی و عمدتاً خصمانه بین گروه‌های قومی و زبانی و مذهبی غالب بوده است. در این کشور، به سختی می‌توان از

اجتماع ملی متساهل و همکاری جو صحبت کرد.

ویسر<sup>۲</sup> در ارتباط با جامعه کنونی عراق از عنوان «تنازع برای هژمونی قومی - فرقه‌ای و مذهبی در درون یک چهارچوب ملی واحد» استفاده می‌کند (Fitzsimmons, 2009, p.152-3). قاعده سیاست در عراق کنونی و در گذشته نیز از نوع سیاست با «بازی حاصل جمع صفری»<sup>۳</sup> و عدم تساهل و سیاست‌های تخصصی نسبت به گروه مقابل بوده است. لذا وفاداری‌های قومی و مذهبی مهم‌ترین مبنا برای سازماندهی سیاسی، نحوه تصمیم‌گیری و تنظیم روابط درون‌گروهی و برون‌گروهی در عراق بوده‌اند.

یکی از مهم‌ترین دشواری‌ها، بر سر راه توافق در خصوص نحوه تنظیم محتوای قانون اساسی بود. هر یک از گروه‌بندی‌های مهم قومی و مذهبی در تلاش بودند که پیش‌نویس قانون اساسی چنان تدوین و به همه پرسى گذاشته شود که حداکثر خواسته‌ها و اهداف آنها تحقق یابد. برای تنظیم پیش‌نویس قانون اساسی، کمیسیون ۵۵ نفره از نمایندگان تشکیل شد که اعضای آن، ۲۸ نفر از ائتلاف یکپارچه عراق

(شیعیان)، ۱۵ نفر از فهرست اقلیم کردستان، ۸ نفر از فهرست العراقیه (عرب‌های سنی) و ۴ نفر از اقلیت‌های آشوری، یزیدی‌ها و ترکمن‌ها بودند.

در بین گروه‌های قومی - مذهبی، عرب‌های سنی مذهب بیشتر از سایر گروه‌ها نسبت به نحوه تنظیم مواد قانون اساسی نگران و معترض بودند. آنها از ائتلاف نانوشته کردها و شیعیان به خاطر تجربیات سیاسی تلخ و مشترک برای اعمال فشار جهت تنظیم و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی به نفع خود و به ضرر این گروه مذهبی و قومی آگاه بودند. لذا برای جلوگیری از تدوین و تصویب پیش‌نویس قانون اساسی به صورت جدی وارد عمل شدند. بیشتر رهبران گروه‌های وابسته به این گروه قومی و مذهبی، برای جلوگیری از تصویب پیش‌نویس، شرطی را گنجانده‌اند مبنی بر اینکه اگر دوسوم از شرکت‌کنندگان در سه استان به این پیش‌نویس رأی منفی دادند، فاقد اعتبار خواهد شد. این پیش‌نویس در همه‌پرسی با ۷۸ درصد آرای مثبت تأیید شد؛ هرچند اکثریت عرب‌های سنی به این پیش‌نویس رأی منفی دادند. اگر در استان نینوا رأی منفی به دو سوم می‌رسید، آن طرح رد می‌شد. هیئت علمای مسلمین وابسته به

2. R. Visser

۳. برد یکی لزوماً به معنای باخت دیگری است



(احمدی و قزوینی حائری، ۱۳۸۹، ص ۲۸-۲۶). زبان عربی و کردی نیز به عنوان زبان اصلی به رسمیت شناخته شدند؛ گرچه در این موارد وحدت نظر نسبی حاصل شد.

یکی از منابع مهم اختلاف نظر و عدم اجماع نظر، در ارتباط با اجرا یا عدم اجرای فدرالیسم در عراق بود. در ماده یک قانون اساسی جدید عراق آمده است: «جمهوری عراق یک ملت مستقل و حاکم است و نظام حکومتی آن دموکراتیک، فدرال و جمهوری پارلمانی است». لازم به ذکر است که در زمان حکومت عارف در طی اعلامیه‌ای در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۶ مشروعیت ملیت کرد و در زمان حکومت حسن البکر - که خود کرد بود - طی بیانیه‌ای در یازده مارس ۱۹۷۰ حقوق زبانی کردها و مشارکت کردها در حکومت و انتساب مدیران کرد برای مناطق کردنشین به رسمیت شناخته شد ولی هرگز اجرا نشد. دولت آمریکا و نیروهای ائتلاف نیز بر فدرالیسم و ضرورت گنجاندن آن در قانون اساسی تأکید زیادی داشتند. لاری دایموند، مشاور دموکراسی در حکومت ائتلافی، بر این نظر بود که از زاویه تحلیلی و با عنایت به تجربیات در مورد مطالعات کشورهای چندپاره در جهان، فدرالیسم برای جامعه

سنی‌ها، این پیش‌نویس قانون اساسی را توطئه رهبران سیاسی شیعه و کردها برای سلب قدرت از عرب‌های سنی مذهب تلقی کرد و بنابراین این دیدگاه غالب در بین گروه‌های سیاسی وابسته به عرب‌های سنی منجر به کارشکنی‌ها و کشمکش‌های خونین تا به امروز شده است.

یکی دیگر از موارد اختلاف نظر، در ارتباط با تعیین عنوان حکومت یا نظام سیاسی و درج آن در قانون اساسی بود. کردها از عنوان «الجمهوریه العراقیه الاتحادیه» (جمهوری متحد عراقی) و شیعیان از عنوان «جمهوری متحد اسلامی عراق» دفاع می‌کردند. در نهایت، کردها به شرط برداشته شدن عنوان اسلامی با عنوان جمهوری عراق موافقت خود را اعلام کردند و این اختلاف رفع شد.

دیگر از موارد اختلاف نظر، تعیین منابع قانون‌گذاری بود. سکولارها از عدم گنجاندن دین دفاع می‌کردند و برخی از دین به عنوان یک منبع در کنار منابع وابسته به ادیان دیگر دفاع می‌کردند. در نهایت، در ماده دوم تصریح شد که اسلام دین رسمی کشور و منبع اصلی بر اثر قانون‌گذاری است؛ البته مشروط به پذیرش حقوق کامل افراد در آزادی عقیده و آزادی اقلیت‌های مذهبی

چندپاره یا چندشکافی عراق ضروری است (Fitzsimmons, 2009, P.146).

در بین گروه‌های قوی و مذهبی، کردها جدی‌ترین مدافع فدرالیسم بوده و آن را به عنوان امید بخش‌ترین مبنا برای صلح و آینده دموکراسی در عراق می‌دانستند. مهم‌ترین دلایل آنها در پذیرش عبارتند از: رهایی از استیلای انحصاری عرب‌های سنی مذهب بر کردها در یک سده گذشته و زدودن خاطرات تلخ گذشته، تمرکز جمعیتی کردها در شمال کشور، وجود منابع غنی نفتی در کرکوک، و در مجموع، افزایش اعتبار و وزن سیاسی کردها با تشکیل حکومت منطقه‌ای در اقلیم کردستان. به همین دلایل بود که ۹۸ درصد کردها در همه‌پرسی پیش‌نویس قانون اساسی در ژانویه ۲۰۰۵، به خودمختاری در قالب حکومت منطقه‌ای رأی «آری» دادند.

شیعیان گرچه به دلیل جمعیت بالا (نزدیک به ۶۰ درصد) از قاعده دموکراسی اکثریتی بیشتر سود می‌برند ولی مانند کردها، اما نه در حد آنها از گنجانده شدن فدرالیسم در پیش‌نویس قانون اساسی دفاع کردند. مهم‌ترین دلایل در این ارتباط عبارتند از: تمرکز جمعیتی بیشتر شیعیان در

جنوب و وجود منابع غنی نفتی در استان‌های شیعه‌نشین.

مهم‌ترین گروه مخالف با فدرالیسم، عرب‌های سنی مذهب بودند. از نظر آنها، فدرالیسم مبنایی برای تشدید چندپاره‌گی، از هم گسسته شدن کشور و تشدید جنگ داخلی در عراق است. هوروویتز<sup>۴</sup>، یکی از صاحب‌نظران فدرالیسم، معتقد است که دولت عراق احتمالاً ضعیف‌ترین شکل فدرالیسم در جهان باشد (Ibid, P.171). مهم‌ترین علل مخالفت عرب‌های سنی با فدرالیسم و گنجانده شدن آن در قانون اساسی، عبارتند از: عدم وجود منابع نفتی در مراکز یا استان‌های محل سکونت آنها (بخش مرکزی کشور)، مخالفت جریان‌ات روشنفکری و حتی سنتی وابسته به عرب‌های سنی با فدرالیسم به دلیل ترس ناشی از تشدید واگرایی و خشونت و نیز از دست دادن وزن و قدرت سیاسی پیشین خود (Byman, 2003, P.58). البته لازم به ذکر است که علاوه بر عرب‌های سنی در بین شیعیان نیز گروه‌هایی همچون: گروه مقتدی صدر، برخی از اعضای حزب الدعوه و حزب فضیله با فدرالیسم مخالف بوده‌اند (احمدی و قزوینی حائری، ۱۳۸۹، ص ۲۹).

4. Horowitz

## ۴-۲. حکمرانی ضعیف و تشدید خشونت‌ها

یکی از شاخص‌های مهم در ارتباط با مشروعیت حکومت‌ها، کیفیت حکمرانی و کارآمدی حکومت‌ها در نحوه مدیریت و انجام کارویژه‌های گوناگون در ارتباط با جامعه و شهروندان است. در اهمیت این شاخص، باید گفت که حکومت‌های اقتدارگرای توسعه‌طلب همچون کره جنوبی، تایوان (تا دهه ۱۹۹۰)، سنگاپور و... به دلیل کارآمدی و حکمرانی معطوف به تولید، به مدت چهار دهه تداوم و استمرار داشته و از مشروعیت نسبی برخوردار بوده‌اند، هرچند به دلیل محدود کردن سطح آزادی‌های سیاسی و مشارکت از مشروعیت کامل برخوردار نبوده‌اند. فرض اصلی در بیشتر اندیشه‌های غربی آن است که موفقیت راهبردهای ضدشورش تا حد بسیار قابل توجهی وابسته به حکمرانی خوب در شکل مدیریت کارآمد و مؤثر حکومت‌ها و ارائه خدمات عمومی بهینه به مردم در زمینه‌های گوناگون است. در واقع، در نظریه‌های جدید حکمرانی، بر تسخیر قلب‌ها و اذهان مردم توسط حکومت‌ها با بهبود حکمرانی و کارآمدی تأکید می‌شود.

تا پیش از طرح نظریه‌های جدید حکمرانی، بر راهبردهای کلاسیک یعنی

در مجموع، به دلیل مخالفت جدی از ناحیه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی وابسته به عرب‌های سنی با گزینه فدرالیسم و عدم حمایت جدی شیعیان، فدرالیسم در قالب حکومت منطقه‌ای تنها در اقلیم کردستان، آن هم به دلیل حمایت آمریکا و نیروهای ائتلاف و تأیید ۹۸ درصدی کردها پیاده شد. نتیجه محتوم این عدم اجماع و اختلاف‌نظر جدی، همانا گسترش خشونت‌های قومی و مذهبی در عراق پس از اشغال تاکنون بوده است (Dawoody, 2006, p.49).

در مجموع، اختلاف‌نظرهای یادشده در تنظیم قانون اساسی، به‌ویژه در مورد فدرالیسم، منشأ تشدید کشمکش‌ها، تشدیدها، خشونت‌ها و بمب‌گذاری‌های عمدتاً از سوی عرب‌های سنی مذهب و جریان‌های سیاسی رادیکال وابسته به آنها شد. نخبگان و جریان‌های سیاسی وابسته به اعراب سنی پس از تصویب پیش‌نویس قانون اساسی به سمت خشونت کشانده شدند تا از این رهگذر مانع قدرت‌یابی بیشتر شیعیان و کردها و همچنین مانع از موفقیت حکومت وابسته به اکثریت شیعه در تثبیت اوضاع و برقراری امنیت شوند و از این رهگذر، مشروعیت حکومت را در داخل و در نزد افکار عمومی به چالش بگیرند.

استفاده از زور و سرکوب در ارتباط با جلوگیری از شورش‌ها تأکید می‌شد. امروزه دیگر راهبردهای کلاسیک پاسخگو نیست و در رویکردهای جدید بر کسب رضایت، وفاداری و اعتماد مردم یعنی همان کسب قلوب و اذهان مردم تأکید می‌شوند (Fitzsammons, 2009, P.10). از این زاویه است که طرح سؤال چگونه بر افراد حکومت می‌شود و یا چگونه بر افراد حکومت می‌کنند؟ به مراتب زبینه‌تر و قانع‌کننده‌تر از سؤال چه کسی یا کسانی حکومت می‌کنند؟ است.

«حکمرانی خوب» در مقابل «حکمرانی بد» اصطلاحی است که از دهه ۱۹۸۰ به این سو طرح شده است. حکمرانی خوب عبارت است از: بهبود روش‌های اعمال حاکمیت و حکومت بر مبنای تعامل نزدیک بین حکومت و مردم، ارائه خدمات بهتر به مردم در زمینه‌های مختلف، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری حکومت، بهبود سطح زندگی مردم یا افزایش سطح استانداردهای زندگی و جلب همکاری و وفاداری مردم برای حکمرانی بهتر. تلاش حکومت‌ها برای برقراری عدالت، امنیت، ثبات، کاهش مالیات‌ها، گسترش زیرساخت‌ها برای توسعه اشتغال و مانند آن نیز از مصادیق و نشانگان مهم حکمرانی خوب است (سردارنیا،

۱۳۸۸، ص ۱۳۵) و برعکس، خشونت‌ها و جنبش‌های اعتراضی علیه حکومت‌ها تا حد زیادی ناشی از حکمرانی‌های فاسد، تبعیض‌آمیز و ضعیف هستند.

با اشغال عراق و روی کار آمدن حکومت موقت توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، راهبردهای ضد شورش طراحی شدند و در راهبرد نیروهای ائتلاف و حکومت تحت امر آنها بر حکمرانی خوب، کارآمد و مشروع در جهت جلوگیری از شورش‌ها و کسب اعتماد و حمایت عمومی تأکید شد (Ibid, P.13). حکومت موقتی تا ژوئن ۲۰۰۴ که در قدرت بود، نتوانست به وعده‌های داده شده درخصوص حکمرانی خوب و اجزای آن مانند ایجاد امنیت، ثبات و خدمات در زمینه‌های مختلف جامعه عمل ببوشاند.

حکومت موقت، از طریق «سندوق اعتبارات برای بازسازی عراق» ۱۸ میلیارد دلار جهت بهبود حکمرانی و وضعیت معیشتی مردم هزینه کرد، ولی با این مبلغ نتوانست رضایت مردم را جلب کند. زیرا مبلغ مذکور برای رفع نیازهای مختلف تغذیه، آموزش، جاده‌ها، پل‌ها، بهداشت و سلامت و... هرگز کافی نبود.

در راستای راهبرد حکمرانی خوب، حکومت ائتلافی و پس از آن، حکومت نوری

شهری بغداد وجود داشت و هریک از ۹ منطقه شهری، ۳ نماینده در شورای شهر ۲۷ عضو داشتند (Ibid, p.63). در ارتباط با تقویت جامعه مدنی، از نهادهای پیشین و نهادهای جدید دعوت شد تا با نهادهای حکمرانی محلی همکاری کنند. در کرکوک، در سال ۲۰۰۳ کنفرانسی در مورد توسعه جامعه مدنی برگزار شد. در سال ۲۰۰۳، حکومت موقتی نیروهای ائتلاف، صندوق‌های توسعه برای تخصیص اعتبارات به شوراهای استانی، منطقه‌ای، شهرستانی و محلی تشکیل داد. در ارتباط با ظرفیت‌سازی برای خدمات محلی نیز حکومت ائتلافی به آموزش پرسنل حکومت‌های محلی مانند خزانه‌داران استانی، کارمندان محلی و... آموزش دادند (Ibid, pp. 64-65).

در سال ۲۰۰۶ حکومت عراق با هدایت آمریکایی‌ها، گام‌هایی به سوی ایجاد یک چهارچوب تصمیم‌گیری محلی یا حکمرانی محلی برای ارائه خدمات برداشت. وزارت مالیه، بودجه ۱۵ تا ۲۰ درصدی برای حکمرانی محلی در سطوح استانی، شهرستان و محلی در نظر گرفت و این تخصیص بودجه در سال‌های بعد نیز تکرار شد. شوراهای محلی بنیان اصلی حکمرانی محلی در سطوح محلی، شهرستانی و مراکز استان بودند؛ به

المالکی درصدد برآمدند که «پروژه حکمرانی محلی» را در عراق اجرا کنند، تا از این رهگذر مانع از گسترش خشونت‌ها شوند. این برنامه با هدف مشارکت دادن مردم در مدیریت امور محلی از روستا گرفته تا مراکز استان طراحی شد. این پروژه مشتمل بر تأسیس شوراهای نمایندگی محلی، ایجاد ظرفیت‌های محلی برای ارائه خدمات، تقویت جامعه مدنی و تمرکززدایی بود. چند هدف کلی مرتبط با آن عبارت بودند از:

۱. دسترسی سریع مردم به خدمات اساسی با اولویت محلی؛
۲. تصمیم‌گیری محلی شفاف‌تر و مشارکتی‌تر؛
۳. مشارکت نهادهای مدنی در بهبود تصمیم‌گیری حکومت محلی به شکل شفاف‌تر و پاسخگویانه‌تر. برای تحقق این اهداف، بر تقویت نظام اداری و تخصیص بودجه برای خدمت‌رسانی محلی، آموزشی و ظرفیت‌سازی جهت ایجاد شهرداری‌های مدرن، ایجاد شوراهای محلی، ظرفیت‌سازی و حمایت از نهادهای مدنی، همکاری مسئولان حکومت مرکزی با حکمرانان محلی، آموزش مدنی و دموکراسی تأکید شد (Brinkerhoff & Myfeld, 2005, p.60).

در این راستا، در ارتباط با ایجاد شوراهای محلی اقدام شد. برای مثال، در شهر بغداد، ۸۸ شورای محلی در ۹ منطقه

طوری که نمایندگان سطوح محلی در شهرستان و سطوح شهرستانی در مرکز استان حضور داشتند.

در ارزیابی کلی برنامه حکمرانی محلی باید گفت که عملکرد شوراهای محلی در ۱۳ استان از ۱۸ استان به دلیل همگونی مذهبی در تعدیل کشمکش‌ها به نسبت موفقیت‌آمیز بوده است، اما در ۵ استان: نینوا، کرکوک، الانبار، دیاله و بغداد، به دلیل ناهمگونی مذهبی و قومی هرگز موفقیت‌آمیز نبود و نتوانست مانع از کشمکش‌ها و خشونت‌های قومی و مذهبی شود. گاهی گروه‌گرایی در درون طیف سنی‌ها و شیعیان نیز به درگیری خونین انجامیده است. برای مثال، در دیوانیه در جنوب عراق بین گروه‌بندی‌های داخلی شیعیان و در الانبار، دیاله و صلاح در درون گروه‌بندی‌های متعلق به سنی‌ها به خشونت‌های سیاسی آشکاری انجامیده است (Brinkerhoff & Johnson, 2009, pp.596-597).

در ارتباط با ریشه‌های عدم تحقق حکمرانی خوب و برنامه حکمرانی محلی با اهداف یادشده می‌توان توضیحات و دلایل ذیل را بیان کرد:

جامعه عراق پس از سقوط صدام، فاقد حکومت مرکزی قوی بوده و تا سال ۲۰۰۴

اعمال مستقیم حکمرانی در اختیار نیروهای ائتلاف بود. پس از ۲۰۰۴ با وجود انتقال قدرت به عراقی‌ها هنوز آنها در اعمال حاکمیت مداخله دارند؟ حکومت شکننده، فاقد حمایت عمومی و ناتوان از انجام کارویژه‌های عمومی در جامعه چندپاره قومی-زبانی و مذهبی و مملو از تعارض‌های ریشه‌دار عراق قادر به تحقق حکمرانی خوب و کارآمد و حکمرانی محلی در عراق نبوده است. در واقع، حکمرانی خوب در سطوح سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی ضرورتاً دولت ملی فراگیر با حضور گروه‌ها و جریان‌های مهم سیاسی و اجتماعی، دولت مقتدر و قادر به تأمین امنیت و ارائه خدمات به شهروندان در زمینه‌های مختلف و رابطه یا تعامل بین دولت و جامعه همکاری‌طلب را می‌طلبد که ناشی از توافق و اعتماد متقابل میان شهروندان و حکومت باشد؛

پیش‌شرط‌هایی تاکنون در عراق نبوده است. به یقین، سرمایه اجتماعی و اعتماد در سطح جامعه و نیز بین دولت و جامعه می‌تواند در تقویت متقابل آن دو، تعامل و همکاری مستمر بین آنها و تثبیت حکومت و نظم مؤثر باشد. در غیر آن صورت، حکومت و جامعه شکننده‌تر شده و بستر برای خشونت و جنگ داخلی، آن هم در جامعه چندپاره

باشد و لذا بسیاری از نیازهای شهروندان بی‌پاسخ باقی ماند.

در جامعه عراق، به دلایلی که پیشتر گفته شد، هویت ملی ریشه‌دار شکل نگرفته و پس از اشغال نیز فرصت جدی برای تجدید حیات سیاسی و رقابت‌های غیرخشونت‌آمیز فراهم نشده است. حکومت موقت متعلق به نیروهای ائتلاف و حکومت شکننده متعلق به خود عراقی‌ها پس از انتقال قدرت نیز نتوانست همگرایی ملی ایجاد کند (Ibid, p. 591). به همین خاطر، حکومت مرکزی جدید در عراق نتوانست خود را از بنیان‌های الیگارشیکی قومی و مذهبی تاحد قابل توجهی رها کند و چنین دولت غیرفراگیر و بدون بنیان‌های توافقی مدنی و ملی به دولتی شکننده تبدیل شد. نقش‌آفرینی احزاب برمبنای خطوط قومی، مذهبی و فرقه‌ای نیز مانع از تشکیل حکومت قوی و در نهایت، مانع از حکمرانی خوب شده و به تأثیر از آن، خشونت‌ها در عراق تاکنون تشدید شده است. اختلاف نظر یا تعارض‌ها میان احزاب بر اساس خطوط قومی و مذهبی در تشکیل دومین کابینه بسیار بارز بود؛ به طوری که تشکیل این کابینه به دلیل تعارض‌های بین احزاب و حتی تعارض‌های درون‌گروهی در درون شیعیان (بین گروه نوری المالکی، گروه

فراهم می‌شود. در عراق، سرمایه اجتماعی و اعتماد به دلیل تعارض و شکاف‌های قومی و مذهبی و شکاف بین دولت و جامعه بسیار ضعیف بوده است و در نتیجه آن، این جامعه در فضای زمانی پس از اشغال، نتوانست بحران هویت و یکپارچگی و شکاف بین حکومت و جامعه را رفع کند و این بحران‌ها تشدید شدند.

حکمرانی کارآمد، نتیجه توانایی دولت مقتدر برای مذاکره، وساطت و میانجگری در میان گروه‌های مختلف است. همین طور باید میزان قابل توجهی از فرهنگ مدارا و اعتماد به عنوان جوهره‌های سرمایه اجتماعی در جامعه بین گروه‌بندی‌های مختلف جمعیتی وجود داشته باشد؛ در حالی که چنین پیش شرطی در عراق پس از اشغال نبوده است. بنابراین، چنین بستر نامطلوبی منجر به دولت یا حکومت شکننده شد که قادر به تحقق حکمرانی کارآمد و حکمرانی محلی طراحی شده به عنوان پاسخ مطلوب به شورش‌ها و برای تثبیت نظم نبود. حکومت شکننده‌ای در عراق پس از اشغال، ضعیف‌تر از آن بود که در جامعه متخاصم، ناامن و چندپاره قومی و مذهبی بتوانند حکمرانی خوب اعمال کنند. حکومت عراق نتوانست توزیع‌کننده خوبی در زمینه خدمات و منابع گوناگون به شهروندان

انقلاب اسلامی در عراق و گروه مقتدی صدر) چند ماه به طول انجامید. وزیران کابینه‌ها هم عمدتاً به حزب‌های رهبران قومی و مذهبی خود وابسته‌اند تا نخست وزیر و کابینه. لذا اغلب رسیدن به توافق در تصمیم‌گیری‌ها در کابینه دشوار است. برای مثال، تاکنون راجع به نحوه توزیع درآمدهای نفتی بین سه حوزه جغرافیایی شمال، جنوب و مرکز توافقی حاصل نشده است. در پارلمان نیز در حد فاصل مارس ۲۰۰۶ تا ژانویه ۲۰۰۹ تنها ۱۲ قانون مهم تصویب شد که بسیار کم بوده است (Ibid, p.594). به خاطر نبود امنیت، حکومت شکننده و

عدم پذیرش مشروعیت و کارآمدی نهادها و شوراهای محلی از سوی اکثریت مردم، پروژه حکمرانی محلی - که برای تحقق حکمرانی خوب و کارآمد طراحی شده بود- به شکست انجامید و شکست آن در تشدید خشونت‌ها تأثیرگذار بوده است. به همین خاطر بود که لاری دایموند، مشاور حکومت موقتی نیروهای ائتلاف، بر ناامنی و شورش‌ها از ناحیه گروه‌های قومی و مذهبی یا به طور کلی، نبود بسترهای امنیتی در شکست پروژه حکمرانی محلی تأکید کرد. از دید وی، تشکیل یک حکومت مقتدر مرکزی برای نظم و ثبات پیش از تشکیل حکومت‌های محلی

ضروری بودند (Brinkerhoff & Myfeld, 2005, pp.71-72)

از نظر دایموند، دموکراسی برای کسانی که امنیت را به عنوان نیاز اصلی می‌دانند، اولویت و ضرورت کمتری دارد.

علاوه بر دلایل یادشده، عوامل دیگری در شکننده بودن دولت و ناتوانی آن در امر حکمرانی خوب، برقراری نظم و در نهایت، در گسترش خشونت‌ها مؤثر بوده‌اند. در این ارتباط، می‌توان به اخلاص گری نیروهای مسلح وابسته به حزب بعث و حضور جهادی‌ها و القاعده در عراق نیز اشاره کرد (Levine, 2006, P.472)

## ۵-۲. استمرار حضور آمریکا و تشدید خشونت‌ها

یکی از عوامل مهم در بروز و تشدید خشونت‌ها در عراق، استمرار حضور آمریکا و نیروهای ائتلاف و عملکرد ضعیف و برخورد بسیار نادرست آنها با مردم عراق بوده است. نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، با توجه ارتباط بین گروه‌های القاعده و حکومت صدام پس از حادثه یازده سپتامبر و با هدف محو سلاح‌های کشتار جمعی در سال ۲۰۰۳، عراق را اشغال کردند و بلافاصله حکومت موقتی تشکیل دادند. سناریوی مرگبار همدستی القاعده و حکومت عراق در قلب



بخشی از خشونت‌ها بین گروه‌های قومی و مذهبی، به‌ویژه در استان‌هایی با جمعیت‌هایی مختلف مانند بغداد، نینوا، کرکوک، دیاله و الانبار رخ دادند، بخشی از خشونت‌ها و شورش‌ها علیه نیروهای خارجی

به طور مشترک توسط گروه‌های ناراضی شیعه، کرد و سنی با دغدغه مشترک علیه نیروهای خارجی انجام شده‌اند، در این ارتباط، می‌توان به گروه‌های جهادی و القاعده سنی مذهب و گروه صدر و جیش المهدی شیعه مذهب اشاره کرد. در بخش قابل توجهی از نوشته‌ها، خشونت‌ها در عراق را نتیجه گریزناپذیر برخوردهای غیرانسانی آمریکایی‌ها و سایر کشورها و استمرار اشغال‌گری دانسته‌اند (Kalyvas & Kocher, 2007, p.188). به عبارتی، خشونت‌ها را نتیجه مستقیم خشونت‌های اشغالگرانه دانسته‌اند.

بن لادن، ایمن ظاهری، سیف العدل و زرقاوی از رهبران القاعده، جنگ در عراق را فرصتی بی‌نظیر برای جنبش جهادی علیه آمریکا و گسترش منازعه از عراق به کشورهای همسایه مانند سوریه، لبنان و دیگر کشورها یافتند. بن لادن، مقاومت و شورش در عراق را به عنوان نبرد محوری در جنگ جهانی اسلام یاد می‌کرد که ائتلاف

موضوع جنگ خلیج فارس و بزرگ‌نمایی آن و همچنین سلاح‌های کشتار جمعی در سخنرانی‌های تکراری بوش و بلر، زمینه‌ساز تهاجم به عراق شد (فریدمن، ۱۳۸۶، ص ۲۲).

نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، پس از اشغال عراق، پروژه‌های مختلف از جمله تقویت حکمرانی محلی، برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی، تقویت جامعه مدنی و مانند آن را طراحی کردند و وعده نظم، تثبیت اوضاع و ثبات برای عراق دادند تا مشروعیتی برای استمرار حضور خود بیابند. آنها در پس این اهداف به ظاهر دموکراتیک و بشر دوستانه، اهداف واقعی خود مبنی بر تسلط بر چاه‌های نفتی عراق، استمرار حضور در خاورمیانه، مهار ایران و مانند آن را پنهان کردند.

ناکامی پروژه‌های یادشده، آشکار شدن اهداف واقعی نیروهای خارجی در عراق و عدم توانایی آنها در ایجاد امنیت و گاه دامن زدن آنها به ناامنی‌های ساختگی برای توجیه استمرار حضور خود به تشدید خشونت‌ها علیه آنها انجامید. علاوه بر آن، برخوردهای بسیار شدید و غیر انسانی نیروهای نظامی آمریکایی و خارجی با غیرنظامیان عراقی در تشدید خشونت‌ها بسیار مؤثر بود. اگرچه

مسیحی - صهیونیستی علیه امت اسلامی آن را آغاز کرد. از دید وی، همه دنیا این جنگ را به تماشا نشسته‌اند و دو طرف یعنی امت اسلامی و ایالات متحده و متحدان در این جنگ حضور دارند. این هم پیروزی و هم شکوه است و هم بدبختی و تحقیر. امت امروز فرصتی بسیار نادر برای بیرون آمدن از انقیاد و بردگی غرب و پاره کردن زنجیرهایی که صلیبیون آنها را در آن اسیر ساخته‌اند، پیدا کرده است (عباس‌زاده فتح آبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۲). بن لادن، جنگ خلیج فارس را فرصت مهمی برای ضربه زدن به آمریکا در جهان اسلام و جلوگیری از استمرار حضور آن در منطقه و آغازی برای تشکیل حکومت‌های اسلامی واقعی می‌دانست. لازم به ذکر است که القاعده هم به مواضع آمریکایی‌ها و غربی‌ها و هم به مراکز شیعیان حمله کرده است، بمب‌گذاری در حرمین العسکریه، مثال خوبی در این زمینه است.

شواهد نشان می‌دادند که ائتلافی از اسلام‌گرایان خشونت‌طلب شامل گروه: انصارالاسلام، انصارالسنه، و گروه التوحید و الجهاد زرقاوی یک پایگاه عملیاتی برای القاعده در عراق به وجود آورده‌اند. زرقاوی، به‌عنوان یک سلفی تندرو، عراق را جبهه محوری در جهاد جهانی امت اسلام علیه

آمریکا، غرب و علیه استمرار آنها در منطقه می‌دانست (همان، ص ۱۶۴). لازم به ذکر است که القاعده پس از فروپاشی پایگاه‌هایش در افغانستان، راهبرد خود را به سمت گسترش گروه‌های افقی تغییر داد و حلقه داخلی آن از چند عضو وفادار و قسم‌خورده تشکیل می‌شود. اکنون القاعده محرک و الگوی بسیاری از گروه‌های تندرو اسلامی در جهان شده است. این گروه‌ها عبارتند از: گروه جهاد و حمایت اسلامی مصر، حرکه الانصار، البدر، حرکه الجهاد، جیش‌المحمد، جماعه العلماء و حزب المجاهدین در پاکستان، لشکر طیبه و جیش محمد در کشمیر، بیت الامام در اردن، جیش اسلامی ازبکستان، الجهاد بنگلادش، الجهاد یمن، گروه اسلامی مسلح الجزایر، جماعت اسلامی لیبی، گروه ابوسیف در فیلیپین و جامعه علمای افغانستان (همان، ص ۱۵۷).

سلفی‌های جهادی در عراق به القاعده محدود نمی‌شوند و شامل کل عرب‌های سنی مذهب هستند و در بین شیعیان نیز جیش المهدی، وابسته به گروه مقتدی صدر، در راستای مخالفت با استمرار حضور آمریکا و غربی‌ها در عراق در کنار دلایل دیگر مانند تشکیل حکومت اسلامی واقعی و رفع

محرومیت شیعیان در جنوب، دست به شورش و نافرمانی‌های مکرر زده‌اند.

مطالعات فیتزسیمون نشان داده است که بیشتر عراقی‌ها، دل‌مشغولی اصلی خود را امنیت خانواده‌های‌شان عنوان کرده‌اند؛ امنیتی که در نتیجه استمرار حضور آمریکا و برخورد شدید آنها با مردم و اقدامات گروه‌های تندرو از دست داده‌اند. در این ارتباط، ذکر نقل قولی از یک افسر بازنشسته آمریکایی ضروری است: «بیشتر ژنرال‌ها و سیاستمداران راجع به نتایج برخورد شدید سربازان آمریکایی بدون اطلاع از فرهنگ عربی یا عرب برای اجرای اقدامات مداخله‌گرایانه در جامعه اسلامی نیندیشیدند. ما مردم را در جلو خانه‌هایشان بازداشت می‌کردیم، آنها را با دستبند و کیف می‌کشیدیم و آنگاه بدون ارائه اطلاعات و آگاهی دادن به خانواده‌ها حبس می‌شدند. در پایان، سربازان ما هزاران عرب حبس شده را می‌کشتند. ۹۰ درصد آنهايي که دشمن نبودند، اکنون دشمن ما هستند» (Fitzsimmons, 2009, P.163).

در مطالعه یادشده، حملات هفتگی به نیروهای ائتلاف و آمریکایی‌ها از اوایل ۲۰۰۴ تا آغاز ۲۰۰۶ تقریباً سه برابر شده است. در پاسخ به این سؤال در مورد وضعیت عراق که

آیا بهتر یا بدتر شده است، در آوریل ۲۰۰۵، ۱۳ درصد گفته بودند بدتر شده است، اما این میزان در مارس ۲۰۰۶، به ۵۵ درصد افزایش یافت. در پاسخ به اینکه چقدر به حکومت و نحوه حکمرانی برای بهبود وضعیت اعتماد دارید؟ در مارس ۲۰۰۶ از ۱۵ به ۳۲ درصد افزایش یافت. در ارتباط با مخالفت با حضور آمریکای‌ها و غربی‌ها در عراق، درصد افراد مخالف از ۵۱ درصد در فوریه ۲۰۰۴ به ۷۱ درصد در مارس ۲۰۰۷ افزایش یافت (Ibid, P.175).

در مجموع، نتیجه مطالعه این پژوهشگر نشان می‌دهد که ناتوانی حکومت ائتلاف و حکومت شکننده عراق در برقراری حکمرانی خوب، امنیت و حل مسالمت‌آمیز کشمکش‌ها در شکست راهبردهای ضدشورش و گسترش خشونت‌ها در عراق مؤثر بوده و در این بین، اولویت مردم برای امنیت به مراتب مهم‌تر از بقیه اولویت‌ها بوده است.

## ۶-۲. استمرار خشونت‌ها در عراق پس از خروج نیروهای غربی و آمریکایی

بر طبق توافق نامه دوجانبه بین آمریکا و دولت عراق، سربازان آمریکایی و هم‌پیمانان آن کشور، خاک عراق را در پایان سال ۲۰۱۱ میلادی ترک کردند. بر طبق یک فرضیه،

بخشی از خشونت‌ها در عراق ناشی از استمرار حضور آمریکایی‌ها و هم‌پیمانان آن کشور و برخورد سرکوبگرانه و تحقیرآمیز آنها با مردم عراق و در نهایت، ناتوانی آنها در ایجاد حکومت مرکزی قوی و کارآمد بود. با این وجود، خروج نیروهای اشغالگر به خشونت‌ها در عراق پایان نداد که به اجمال مهم‌ترین دلایل آن عبارتند از:

۱. استمرار دخالت‌های آشکار و نیمه‌آشکار آمریکا در جهت دامن زدن به خشونت‌های قومی و مذهبی، با حمایت مستمر از گروه‌های سکولار و سنی مذهب در مقابل احزاب و جریان‌های شیعه، به دلیل وابستگی جریان اخیر به ایران و تمایلات رادیکال ضدآمریکایی آن؛
۲. گسترش دخالت‌های کشورهای همسایه مانند عربستان در جهت حمایت از جریان‌های سیاسی سنی مذهب در مقابل شیعیان، به دلیل رابطه نزدیک شیعیان و حکومت برخاسته از این جریان به جمهوری اسلامی ایران؛
۳. استمرار ضعف و ناکارآمدی حکومت در برقراری امنیت و ارائه خدمات به مردم؛

۴. استمرار حضور بنیان‌ها و تعلقات قومی و مذهبی در حاکمیت و عدم اراده جدی عمومی در جریان‌های سیاسی برای رسیدن به قدرت سیاسی و حکومت فراگیر و رای تقسیم‌بندی‌های یادشده پس از خروج آمریکایی‌ها و استمرار پیوندهای دو سویه آنها با همسایگان.

#### فرجام

در این نوشتار سعی شد یک رویکرد تحلیلی چندسطحی در ارتباط با چرایی استمرار خشونت‌ها و عدم تحقق دموکراسی در عراق پس از سقوط صدام، از سال ۲۰۰۳ به بعد، ارائه شود. یافته‌های این تحقیق و شواهد نشان داد که برخلاف انتظارات اپوزیسیون عراقی و نیروهای خارجی ائتلاف به رهبری آمریکا، دموکراسی در عراق از لوله تفنگ بیرون نمی‌آید و نیازمند بسترهای مطلوب از زاویه‌های گوناگون مانند حکمرانی خوب، دولت مقتدر و کارآمد، فضای همکاری‌جویی و اعتماد بین احزاب و گروه‌های سیاسی و حذف شکاف بین دولت و جامعه مدنی و مانند آن است.

در این نوشتار، با یک رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی و تاریخی تلاش شد از یک سو موضوع گسترش خشونت‌ها در

مانند استمرار دخالت‌های پنهانی و نیمه‌آشکار آمریکا در عراق در دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی، استمرار نقش‌آفرینی همسایگان و استمرار تعلقات قومی و مذهبی در حاکمیت نتوانسته است به خشونت‌ها پایان دهد. در نتیجه، انعطاف‌پذیری در جریان‌ات سیاسی و اراده جدی در آنها برای رسیدن به یک دولت فراگیر ورای تعلقات و تقسیم‌بندی‌های قومی و مذهبی و تکیه بر بنیان‌های دموکراتیک و اسلامی مشترک و عبرت‌گیری از خاطرات تلخ گذشته برای پایان دادن به خشونت‌ها در عراق ضروری است.

#### منابع فارسی

۱. ابراهیم، سعدالدین (۱۳۸۸)، «پیکار قومی و دولت‌سازی در جهان غرب» در *مجموعه مقالات جامعه‌شناسی سیاسی شکاف‌های اجتماعی* (به کوشش پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی)، تهران: کویر.
۲. احمدی، فرج‌الله و قزوینی‌حائری، یاسر (۱۳۸۹)، «فرآیند تدوین قانون اساسی عراق»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۰، شماره ۲.
۳. برنز تام و کمالی، مسعود (۱۳۸۰)، «عراق یک، یا دو سه دولت یا تداوم جنگ»، در *مجموعه مقالات جامعه‌شناسی شکاف‌های اجتماعی* (به کوشش پرویز دلیل پور و علیرضا سمیعی اصفهانی)، تهران: کویر.

عراق با عنایت به ریشه‌های تاریخی آن در یک سده گذشته یعنی: ملت‌سازی تحمیلی و بحران‌های چندگانه هویت، یکپارچگی و مشروعیت ناشی از آن و استمرار آن در عراق پس از اشغال تاکنون توضیح داده شود و از سوی دیگر، تلاش شد ریشه‌های خشونت با عنایت به ریشه‌های فعلی همچون: بنیان غیرمدنی و انحصارگرایی قومی و مذهبی احزاب و حکومت و رفتار سیاسی منبعث از آنها، عدم توافق و اجماع‌نظر بین بازیگران قومی و مذهبی، دولت‌شکننده و ضعیف و ناتوان از تحقق حکمرانی خوب و برقراری امنیت و ارائه خدمات مطلوب به مردم، استمرار حضور آمریکایی‌ها و نیروهای هم‌پیمان آنها و رفتار خشن آنها با مردم عراق و در نهایت، افشای اهداف واقعی و پنهانی آنها توضیح داده شود.

جامعه عراق نشان داد که عوامل فوق‌نه به تنهایی بلکه به صورت ترکیبی، با عنایت به ریشه‌های تاریخی در گذشته و ریشه‌های فعلی در دوران پس از اشغال این کشور، در تبیین گسترش خشونت‌ها و عدم تحقق دموکراسی مؤثر بوده‌اند، به طوری که این مسئله را نمی‌توان صرفاً به عامل خارجی یا داخلی صرف نسبت داد. خروج سربازان آمریکایی و هم‌پیمانان غربی نیز به دلایلی

۴. سردارنیا، خلیل‌اله (۱۳۸۸)، «اثر سرمایه اجتماعی بر حکمرانی خوب»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال بیست و سوم، فروردین و اردیبهشت، شماره ۲۶۰-۲۵۹.
۵. عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (۱۳۸۹)، «القاعده پس از یازده سپتامبر با تأکید بر عراق»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۰، شماره ۲.
۶. فریدمن، لورنس (۱۳۸۶)، «جنگ در عراق: بزرگ‌نمایی تهدید»، در *مجموعه مقالات سامان سیاسی در عراق جدید*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی و احمد سلطانی‌نژاد)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. وایمر، اندریاس (۱۳۸۶)، «دموکراسی و کشمکش قومی در عراق»، در *مجموعه مقالات سامان سیاسی در عراق جدید*، به کوشش امیرمحمد حاجی‌یوسفی)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- منابع لاتین
8. Brinkerhoff, Derick & Myfeld, James. (2005), "Democratic Governance in Iraq", *Public Administration & Development*, Vol. 25, No 1.
9. Brinkerhoff, Drick & Johnson, Ronald w. (2009), "Decentralized Local Governance in fragile states: Iraq", *International Review of Administrative Sciencos*, Vol. 45, No 4.
10. Byman, Daniel. (2003), "Constructing a Democratic Iraq", *International security*, vol. 28, No.1.
11. Dawoody, Alexander. (2006), "The Kurdish Quest for Autonomy and Iraq's Statehood", *Journal of Asian & African Studies*, Vol. 41.
12. Eyadat, Zaid. (2009), *An Alternative Model Of Transition in the middle East ...*, Ph.D Dissertation in political sciences, University Of Southern California.
13. Fitzsimmons, Michael F.(2009), *Governance, Identity and counter - instersurgency strategies*, Ph.D Dissertation in policy sciences, University of Maryland.
14. Haider, Hind A. (2001), *Nationalism, archaeology and ideology in Iraq from 1921 to the present*, M.A Thesis, McGill University.
15. Kalyvas, Stathis & Adam kocher, Matthew. (2007), "Ethnic Cleavages and Iraq and Vietnam", *Politics & Society*, Vol.35, No. 2
16. Levince, Mark. (2006), "Chaos, Globalization and the Public sphere, Political struggle in Iraq and Palestine", *The Middle East Journal*, Vol. 60, No.3.
17. Wimmer, Andreans. (2003-4), "Democracy and Ethno-Religious Conflict in Iraq", *Surrival*, Vol.45, No. 4.
18. Yamacoguze, Nihan. (2009), "Understanding the Civil Violence in Iraq",